

نگاهی به زمینه‌های اجتماعی نوپردازی در شعر فارسی ایران و فارسی تاجیکی

عثمان کریم‌اف و مسعود قهاراف*

(۱) نوپردازی در شعر فارسی ایران

در ادبیات فارسی ایران و فارسی تاجیکی ماوراءالنهر به مناسبت‌های ارتباط سیاسی و اقتصادی و بازرگانی و فرهنگی با کشورهای اروپا عبارات و ترکیب و نقش و سیما و نوشته‌های تازه‌ای پیدا شدند که تا آن زمان در ادب ما آن‌ها موجود نبودند.

پیش از آن‌که در مورد این پدیده‌ی تازه سخن رانیم، ضرور دانستیم که در خصوص سبب‌های به وقوع پیوستن آن‌ها به طور مختصر ملاحظه برانیم. کشورهای غرب از دوره‌ی تیموریان و حتی پیش از آن در شرق نزدیک و میانه از آن جمله، در ایران و آسیای میانه خواهان بازارهای ارزان و خیلی منفعت‌بخش بودند. سبب این خواهش به صاحب‌نظران و اهل دانش معلوم است. آنان به این کشورها نفوذ کرده به این واسطه می‌خواستند که اقتصاد

* پروفیسور دکتر عثمان کریم‌اف و دکتر مسعود قهاراف اساتید دانشگاه‌های تاجیکستان.

مملکت‌ها را به خدمت خود قرار دهند و مردمشان را تابع خویش گردانند. واقعیت این است که راه یگانه‌ی این استعمارگران راه بازار، راه داد و ستد و تجارت بود.

به نظر ذبیح‌الله صفا غربی‌ها از رابطه با ایران سه هدف داشتند: نخست، بازرگانی و فراز آوردن سودهای مالی؛ دوّم، دفاع خود از هجوم‌های سنگین و پیشرفت‌های تند عثمانیان در کشورهای اروپا و سرزمین‌های کرانه‌ی بحرمدیترانه (میان‌زمین)؛ سوم، حمایت عیسویان و نشر مسیحیت در قلمرو صفوی (۲، ۵۲).

در مورد دریانوردی و بازرگانی پرتغالی‌ها در میان کشورهای اروپایی پیش‌دستی داشتند. کشتی‌های این کشور به واسطه‌ی دماغه‌ی امید و اقیانوس هند به خلیج فارس و کرانه‌های هند و چین برآمده بودند [وارد شده بودند]. از آغاز قرن ۱۶ پرتغالی‌ها به خلیج فارس دست‌درازی کردند. در سال ۱۵۳۷ میلادی به گفته‌ی ذبیح‌الله صفا دریایم‌ای معروف پرتغالی‌ها، آلفونسو آلبوکرک با هفت کشتی مسلّح به جزیره‌ی هرمز حمله آورد و پس از جنگ نسبتاً سخت، این جزیره را اشغال کرد و اندر آن قلعه‌ای بنا ساخت (۳، ۵۲-۵۳).

در آن مرز کارهای تجارّتی به دست پرتغالی‌ها گذشت. در این وقت شاه اسماعیل با جنگ‌های داخلی و شیانیان ازبک مشغول بود. بنابراین او نتوانست که به این مسئله به طور جدّی سروکار داشته باشد.

اهمیت بازرگانی خلیج فارس و مقام آن در مسئله‌ی دریانوردی در دریای عمّان و اقیانوس هند تدریجاً توجّه دولت‌های دیگر غربی به مانند هلند، انگلستان و اسپانیا را به خود جلب نمود. در میان این دولت‌ها برای خلیج فارس نزاع و رقابت شروع شد. پرتغالی‌ها از اوضاع آشفته‌ی ایران که مدّتی

پس از وفات شاه تهماسب (و. ۱۵۷۶) دوام داشت، استفاده برده و بعضی از بندرهای آن، مانند گمبرون و جرون [بندر عباس] را اشغال نموده و به خاک ایران تجاوز کرد. این حالت، رقابت دولت‌های دیگر را علیه پرتغالی‌ها افزود. در این گیر و دار پرتغالی‌ها به سال ۱۶۲۱ قسمتی از جزیره‌ی قشم را به تصرف درآوردند و قلعه‌ای در آن بنا نهادند. اما بنای قلعه هنوز به پایان نرسیده بود که پرتغالی‌ها به سپاهیان ایران حمله آوردند. در این جنگ زیاده از هزار تن کشته شدند.

حکمرانی نظامی پرتغالی‌ها در خلیج فارس زیاده از صد سال دوام کرد. در این مدت گویا به استقلال دولت صفویه خطر دست‌درازی کردن پرتغالی‌ها نبود و حکومت به این مسئله چندان اهمیت نمی‌داد. ولی واقعه‌ی کشتار جزیره‌ی قشم شاه عباس را از خواب بیدار کرد و از اهمیت حادثه به خوبی خبردار نمود. شاه از رفتار ننگین پرتغالی‌ها در خلیج فارس سخت برآشفته و به سردار مشهور خود امام‌قلی‌خان پسر الله وردی خان فرمانروای فارس دستور داد که تجاوزگران را از بندر جرون و جزیره‌های هرمز و قشم براند. در این هنگام ایران نیروی دریایی نداشت و قرار کرد که از رقابت دولت‌های بزرگ در خلیج فارس استفاده نماید. پس ایران و انگلستان هم‌فکر شدند که پرتغالی‌ها را از کشور دور کنند و جای آن‌ها را در تجارت خلیج فارس به انگلستان بدهد. شرط آن بود، که انگلستان در اشغال قلعه با ایران همکاری نماید و پس از جنگ غنیمت‌ها میان هر دو کشور تقسیم و انگلستان از دستاوردهای گمرکی بندر گمبرون بهره‌بردار خواهد شد. واقعاً، به سال ۱۶۲۲ امام‌قلی‌خان با یاری نیروی دریای انگلستان و با همراهی نظامیان معروف خود پولادبیک و شاه‌قلی‌بیک، همچنین دوصد زورق ایرانی به جزیره‌های هرمز و قشم فرستاده

شدند و بعد محاربه‌های سخت این جزیره‌ها از چنگال پرتغالی‌ها رهانیده شدند. داستان فتح جزیره‌های قشم و هرمز (جرون) در دو منظومه‌ی تاریخی و قهرمانی سروده‌ی شاعر این قرن؛ قدری، با عنوان «جنگ‌نامه‌ی قشم» و «جرون‌نامه» مندرج است (۴، ۳۶۶).

قدری منظومه‌ی «جنگ‌نامه‌ی قشم» را در ماه محرم سال ۱۰۳۲/۱۶۲۳ تألیف کرده است. منظومه از ۲۶۳ بیت عبارت است و با بحر متقارب نظم گردیده است. به گفته‌ی ذبیح‌الله صفا، این منظومه را یکی از مستشرقان ایتالیایی لویج بانلی در انتشارات لینیچی فرانسه سال ۱۸۹۰ چاپ کرده است (۴، ۵۴). از اشارات و اسناد منظومه‌های «قشم‌نامه» و «جرون‌نامه» معلوم نشد که کدام از این منظومه‌ها پیش و پس سروده شده‌اند. به هر حال، ماه و سال تألیف «جنگ‌نامه‌ی قشم» (محرم سنه‌ی ۱۰۳۲) آشکار است. این منظومه بعضی ابیات سستی نیز دارد. نخستین ابیات منظومه این است:

به نام خدا ایزد ذوالجلال

خدایی که وی را نباشد زوال

خدایی، که لیل و نهار آفرید

خزان برد و فصل بهار آفرید (۴، ۳۶۷)

به ملاحظه‌ی ما در مصرع «خزان برد و فصل بهار آفرید»، شاعر از پیروزی نهایی لشکر ایران با سروری امام‌قلی‌خان بشارتی دارد. در منظومه پس از حمد خدا (۳ بیت)، نعت پیغمبر (ص)، علی بن ابوطالب (ع)، مدح شاه عباس کبیر و سپس ستایش امام‌قلی‌خان، پسر و جانشین الله وردی بیگلریگی فارس؛ فاتح جنگ‌های قشم و جرون (بدون این که از او نام بگیرد) آمده است:

این مرد در همه مورد به عنوان «نواب انجم سپاه»، «خان عدالت شعار»، «نواب عالی» و مانند این‌ها یاد شده است. اصل داستان با ابیات زیرین شروع می‌شود:

چو مدح شه و خان به پایان رسید
 به نظم آورم داستان جدید
 چو الف و ثلثه بد از هجر سال
 بیامد یکی لشکر از پرتغال
 سپاهی بیامد چو مور و ملخ
 به گرمی چو آتش، به سردی چو یخ (ع، ۳۶۷).

شاعر در دو بیت ثانی به سال حمله‌ی لشکر پرتغال و طرز حرکت آن به جزیره‌ی قشم و حوالی هرمز اشاره‌ی رمزی نموده است.
 به گفته‌ی قدری هنوز ساختمان قلعه به پایان نرسیده بود که لشکر پرتغال به مردم جزیره لار حمله آوردند و از آنان بیشتر از ۱۰۰۰ تن را کُشتند:

هنوز قلعه‌ی شوم بد ناتمام
 که آن‌جا گرفتند اردو مقام
 به هم باز کردند بنیاد جنگ
 سپاه مسلمان و اهل فرنگ
 بناگاه آن کافر بدنهاد
 شکست سپاه مسلمان بداد
 بشد فوت از مردم ملک لار
 ز پیر و ز برنا برون از هزار

پس آن‌گاه چون گشت قلعه تمام
 بشد کار بر مردم لار خام
 به سختی چنان قلعه کس در جهان
 نبرد و ندید و نداده نشان (ع، ۳۶۸).

در این پارچه‌ی شعر از عبارات «قلعه‌ی شوم بد»، «کافر بدنهاد» و مخصوصاً با «واژه‌ی جنگ» هم‌قافیه آوردن «اهل فرنگ» روشن است که شاعر به استیلاگران پرتغالی نفرت سوزان دارد و از شکست لشکر ایرانیان افسوس و ندامت می‌نماید. در همین هنگام، یعنی سال ۱۰۳۰ امام‌قلی‌خان بیگلربیگی فارس در زردکوه بختیاری و کنار آب کرنگ با سروری شاه عباس از ولایت‌های جنوبی و شرقی ایران بهر یکجایه دوام دادن جنگ لشکر جمع می‌نمایند که خبر شکست جنگ به امام‌قلی‌خان می‌رسد. او با قهر و غضب به مقابل استیلاگران می‌شتابد:

رسید این خبر چون به آب کرنگ
 به نواب عالی که آمد فرنگ
 بجنبید نواب عالی به قهر
 بفرمود بر لشکر آرای دهر (ع، ۳۶۸).

در این هنگام امام‌قلی‌خان با همدستی کشتی‌های انگلستان پس از جنگ‌های بسیار سختی لشکر پرتغالی‌ها را از قلعه دور می‌اندازند و قلعه را از اجنبیان آزاد می‌نمایند. (۶، ۷۶).

سرور لشکر پرتغال کاپیتان تمور [روی فریر دا آندراداد] از کینه و

عداوت به لشکر ایرانیان چون مویی در آتش می سوخت:

سر آن سپهبد کاپیتان تمور

دمی گشت از کینه و خشم پُر (۴، ۳۶۸).

امام‌قلی‌خان باشد، از این پیروزی تاریخی به مثل گل می شکفت:

چو مژده به نواب عالی رسید

دو رخسار او همچو گل بشکفید

طلب کرد آن گاه یک خامه‌ای

به سردار بنوشت یک نامه‌ای. (۴، ۳۶۸)

سپس امام‌قلی‌خان برای آزاد نمودن جزیره‌ی هرمز (جرون) همت می‌گمارد. از خود همین «جنگنامه‌ی قشم» هویدا است که ایرانیان در حفظ آزادی میهن خویش علیه استیلاگران اجنبی با اتحاد کامل نفرت سخت سوزانی دارند.

امام‌قلی‌خان به سرداران خود، یعنی امام‌قلی‌بیک، پولادبیک، شاه‌قلی‌بیک دستور می‌دهد که سپاهیان پرتغالی را از جزیره‌ی جرون بیرون رانند. در روز ۲۷ ربیع الاول سنه‌ی ۱۰۳۱ با هم‌دستی کشتی‌های جنگی انگلستان و زورق‌های ایرانی، پرتغالی‌ها را از بندر جرون جانب جزیره‌ی جرون (هرمز) تعقیب می‌کنند. شهر هرمز به آسانی از دشمن خالی و قلعه‌ی معروف آن آلبوکرک با توپ‌ها محاصره می‌گردد و پس از جنگ دوماهه در ۹ جمادی الثانی سال ۱۰۳۱ قلعه از اختیار بیگانگان به دست لشکر ایرانیان می‌گذرد (۴،

(۳۶۹).

شاعر تفصیلات همین واقعه‌ی جنگ را در داستان تاریخی و قهرمانی «جرون‌نامه» به تصویر آورده است. در این داستان نیز قدری مانند «جنگ‌نامه‌ی قشم» سخن را از حمد و ستایش ایزد، ستایش محمد (ص)، علی بن ابوطالب (ع) و مدح شاه عباس کبیر آغاز کرده است:

از اوّل به نام بزرگ خدا
 سر دفتر نطق را برگشا
 سخن را به نام خدا بازگوی
 مراد خود از نام نامی بجوی (ع، ۴، ۳۷۰).

داستان «جرون‌نامه» از «جنگ‌نامه‌ی قشم» مفصل‌تر است و با ابیات زیرین پایان می‌پذیرد:

هزاران درود و هزاران سلام
 ز ما بر محمد علیه السلام
 هزاران درود دیگر بر علی
 خدا را ولی و نبی را وصی
 هزاران درود و هزار آفرین،
 بر آل و اصحاب او اجمعین (ع، ۴، ۳۷۰).

مهمتر آن است که قدری در «جرون‌نامه» دلیری و قهرمانی‌های سپاهیان

ایران را در جنگ‌های سختی بر مقابل پرتغالی‌های استیلاگر وصف کرده است. پس از فتح جزیره‌ی جرون (هرمز) و قشم، بندر جرون (گمبرون) را به افتخار شاه عباس کبیر به نام او «بندر عباس» می‌گذارند. بعد از فتح این جزیره‌ها شاه عباس شرط خود را با انگلیسی‌ها تجدید نظر می‌کند و نمی‌گذارد که آن‌ها در بندرهای جنوبی استحکامات بسازند. پرتغالی‌ها نیز پس از این شکست همه‌ی امتیازهای خود را در خلیج فارس از دست دادند و تنها از شاه اجازت گرفتند که در بندر کنگ نزدیکی بندر لنگه، تجارت‌خانه‌هایی بسازند (۷، ۵۴).

رابطه‌ی ایران با کشورهای اروپا در عهد صفویان به آن‌چه در خلیج فارس گذشت محدود نمی‌شود. این ارتباط هنوز از عهد تیموریان و ترکمن‌ها وجود داشت.

در سال ۱۵۶۲ نخستین رابطه‌ی سیاسی و اقتصادی میان ایران و انگلستان آغاز شد و آنتونی جن کینسون نامه‌ی الیزابت یکم؛ ملکه‌ی انگلیس، را به شاه تهماسب پادشاه صفویان رسانیده بود. مقصد از این رسالت ایجاد رابطه‌ی بازرگانی با ایران بود. جن کینسون که مسیحی بود، از قبول «مرشد کامل» نگذشت. به هر حال، رابطه‌ی بازرگانی میان دو کشور ایجاد شد و هیئت فرستاده‌ی جن کینسون توانست که پس از چند سال توسط راه روسیه با ایران تجارت نماید. این رابطه را پس از چند سال رسالت برادران شرلی (آنتونی شرلی و رابرت شرلی) استوارتر کردند (۸، ۵۵). تفاوت آن بود که عنان رابطه را خود شاه عباس در دست داشت و نمایندگان اروپایی را اکنون با جرم مسیحی بودن از درگاه شاه نمی‌رانند.

در سال ۱۶۲۳ شاه عباس، رابرت شرلی را برای زودتر اجرا کردن

عهدنامه‌ی بازرگانی میان ایران و انگلستان به پایتخت آن کشور فرستاد. پس از چندی، نماینده‌ی ایران؛ نقدعلی‌بیک را به اروپا گسیل نمودند. دولت انگلستان نیز در سال ۱۶۲۷ سفیر خویش سردامور کاتون را به ایران فرستاد و در این میان شرکت هند شرقی هلند بعد اجازت از دولت در ایران به فعالیت شروع نمود و به زودی توانست که از رقیب انگلیسی خود در کار تجارت با ایران پیشدستی کند.

فرانسویان در دوران شاه عباس کبیر برای فعالیت‌های تجارتي کوشش‌های بسیار کردند، لیکن اقدامات آن‌ها در این جاده چندی دیرتر نتیجه داد.

فعالیت سیاسی و بازرگانی در عهد شاه صفی نیز بردوام بود [ادامه داشت]. شاه عباس دوم مانند نیای خود به رابطه‌ی دولت ایران با دولت‌های اروپا اهمیت می‌داد. در عهد او نماینده‌ی دولت فرانسه رافائل دومان به سال ۱۶۴۲ تا اصفهان رسید. این شخص ریاضی‌دان ماهری بود. زبان فارسی را خوب می‌دانست. او در باره‌ی ایران به عنوان «وضع ایران در سال ۱۶۰۶» کتابی نوشت (۹، ۵۶). این کتاب شامل همه‌ی دانستنی‌هایی بود که وزیر دارایی فرانسه کلبرت در تشکیل شرکت فرانسوی هند شرقی به آن نیاز مبرم داشت.

در سال ۱۶۶۴ گروهی آمیخته از نمایندگان دولت فرانسه شرکت فرانسوی هند شرقی به ایران آمدند و بعضی امتیازات بازرگانی به دست آوردند. اما نخستین قرارداد تجارتي میان ایران و فرانسه در سال ۱۷۰۸ با کوشش میشل نماینده‌ی فرانسه بسته شد. این قرارداد ضمناً ضمانت موادی برای حمایت روحانیان و مبلغان مذهبی فرانسوی در ایران نیز بود (۱۰، ۵۷).

روسیه نیز از سال ۱۶۶۴ برای ایجاد رابطه‌ی سیاسی و اقتصادی با ایران

کوشش‌ها کرد، ولی این کوشش‌ها با سبب‌های زیاد عینی و ذهنی عملی نگردید (۱۱، ۵۶).

در این دوران ارتباط و فعالیت شرکت‌های بانفوذ «هند شرقی انگلیسی و هلندی» با دایره‌های حکمران ایران خیلی استوار شد. در این ارتباط نقش مبلغان دین مسیحی نیز خرد نبود. در دوام فعالیت این شرکت‌های بازرگانی و پاپ‌های مسیحی دایره‌های حکمران اروپا سود و سرمایه‌های خویش را می‌افزودند و برای حمایت و انتشار مذهب مسیحی در ایران صفوی تقویت می‌نمودند.

جالب‌تر از همه آن بود که سروران کشورهای اروپا توسط این شرکت‌ها ضمناً دولت ایران را به مقابل ترک‌های عثمانی به جنگ و ستیز تشویق می‌کردند. زیرا ترک‌های عثمانی در این هنگام قسم کلان نیم‌جزیره [شبه جزیره] بالکان را زیر اطاعت درآورده، به کرانه‌های بحر مدیترانه (میانه‌زمین) راه یافته بودند. از این رو، دولت‌های غربی با این سیاست و راه مکاری می‌خواستند که دست ترک‌های عثمانی را از اروپا و کشورهای کرانه‌های بحر میانه‌زمین کوتاه نمایند. دایره‌های حکمران غربی به ایران بارها وعده داده بودند که در دوام این جنگ‌ها به وی یاری عملی می‌رسانند. همین که ایران صفویّه با ترک‌های عثمانی ستیز و جنگ را شروع می‌نمود، آن‌ها نه تنها به ایران یاری عملی نمی‌رسانیدند، بلکه بی‌طرفی ظاهر می‌نمودند. چنین دسیسه‌ی کشورهای غربی را ایران صفویّه بارها دقیقاً دانسته بود.

به این طریق، نتیجه‌ی چنین ارتباط سیاسی و دیپلماسی، اجتماعی و اقتصادی و بازرگانی و همکاری‌های میان ایران صفویّه و کشورهای غربی از آن جمله، پرتغال، انگلستان، فرانسه و هلند و آلمان بود که مردم و اهل فرهنگ و

ادب آن‌ها بین خود رفت و آمد می‌نمودند، از احوال اقتصادی و فرهنگی و روانی و معنوی خویش آگاهی‌ها پیدا می‌کردند. به همین طرز، تدریجاً در بازارهای فرنگستان مال و متاع‌های ایرانی از جمله، انواع ابریشم‌های نفیس؛ در بازار و شهرهای ایران مال و متاع و ساخته‌های اهل حرفه‌ی فرنگیان به مانند، ساعت‌های سوئیسی، قطب نما، عینک و چیزهای شیشه‌ای؛ از جمله‌ی مال‌های نساجی ماهوت و اطلس، کیمخای فرنگی و شامی و غیره‌ها داد و ستد می‌گردیدند. و همچنین در ساختمان و تصویر عمارت‌ها تأثیر سبک نقاشی‌های فرنگی که در تصویر چهل ستون اصفهان کاربست شده‌اند، دامن می‌گسترده‌اند.

بدون شبهه، همه‌ی این‌ها نتیجه‌ی مستقیم ارتباط‌هایی است که در دوران مورد مطالعه‌ی ما میان ایران و اروپا در حال گسترش بودند. دامنه‌های تأثیر این حقیقت‌های تاریخی ناگزیر در ادبیات فارسی و حقیقت بدیعی آن نیز گسترده شدند. از همین جاست که در ادبیات فارسی مضمون‌های تازه و آبرزهای [تصاویر] نو در وصف رفتار و کردار، طرز زندگی و واژه و ترکیب‌های مربوط آن همچون وصف آداب فرنگیان «زیبارویان فرنگ»، «حسن فرنگ»، «رخ فرنگ»، «بت فرنگ»، «می پرتغال»، «بادهی پرتغال» و غیره‌ها پدید آمدند. چنانچه، در تصدیق این ملاحظه از اشعار ادیبان چند دلیل درج می‌نماییم. غزل پایین شاعر سده‌ی ۱۷ اسماعیل ذبیحی از جمله‌ی آن‌هاست:

دارم دلی از چشم سیاه تو فرنگی
وحشی‌تر از آهوی نگاه تو فرنگی...
دارند سر کُشتنم از همسری با تو
بخت من و وارونه کلاه تو فرنگی

مذهب، دل و دین داده ز ناز تو ستمگر
 دین خاک‌نشین سر راه تو فرنگی
 خورشید فلک رنگ چو مهتاب ببازد
 از شرم بر و روی چو ماه تو فرنگی
 بتخانه‌ی دل را کند از فیض چراغان
 یاد رخ خورشیدپناه تو فرنگی
 از قتل ذبیحی مکن اندیشه که عیسی
 خواهد ز خدا عذر گناه تو فرنگی (۱۲، ۲۰۰).

در این غزل قهرمان لیریکی [مفرد غنایی] ذبیحی از حسن لطافت بت فرنگی شیدا است. حاضر است که زیر قدم او جان خویش را نثار نماید. زیرا بخت وی مانند کلاه بت فرنگی واژگون گشته است. بنابراین قهرمان شیدا دل و دینش را در سر راه این محبوبه باخته است. یاد رخ خورشیدش بتخانه‌ی دل عاشق را روشن می‌سازد. شاعر از بت فرنگی التجا دارد که هرگز از قتل او اندیشه نکند. زیرا عیسی مسیح (ع) فردا گناه او را از خدا می‌طلبد. و باز دو بیت دیگر از ذبیحی:

یا به ما یار مشو، یا چو شدی چون ما شو
 ما چو رسوای جهانیم، تو هم رسوا شو
 عاشق و رند و غزل‌خوان و فرنگی مشرب
 رند و لاقید و ملامت‌کش و بی‌پروا شو (۱۳، ۵۸).

بیت دیگر از میرزا جلال اسیر:

از فرنگی نرگسی تیر نگاهی خورده‌ام
شمع سبزی بر سر لوح مزار ما زنید (۵۸، ۱۴).

دو بیت دیگر از میرزا عبدالقادر بیدل:

نی نقش چین نه حسن فرنگ آفریدن است
بهبزادی تو دست ز دنیا کشیدن است (۵۸، ۱۵).

غارت سرشته‌ی نگاه کافر تویم
یاد از غبار ما کن و طرح فرنگ ریز (۵۸، ۱۶).

بیت دیگر از غنی لاهیجی:

ساقی به جام ریز می پرتغال را
ماه تمام ساز به یک شب هلال را (۵۸، ۱۷).

بیتی از طالب آملی:

فرنگی شاهدانت ساقی بزمند، هان ای دل
صنم می گوی و می کش باده‌های پرتغالی را. (۵۸، ۱۸).

یک بیت از قاضی داوری:

راحت نبود به زیر این خیمه‌ی تنگ

یک خیمه و صد گروه ترسای و فرنگ (۱۹، ۵۸).

بیتی از قصّاب کاشانی:

ز دل بگویم با آن بت فرنگ که چه
ز حال شیشه بگوید کسی به سنگ که چه (۲۰، ۵۸).

یک بیت از شوکت بخارایی:

پیاله نقش دیگر زد رخ فرنگ تو را
شراب روغن گل شد، چراغ رنگ تو را (۲۱، ۵۹).

چنانکه می‌بینیم، در ادبیات فارسی این دوران عبارات و واژه‌های «چشم سیاه فرنگی»، «راه فرنگی»، «کلاه فرنگی»، «نگاه فرنگی»، «ماه فرنگی»، «رخ فرنگی»، «فرنگی مشرب»، «نرگس فرنگی»، «حسن فرنگ»، «طرح فرنگ»، «می پرتغال»، «بادهی پرتغال»، «فرنگی شاهد»، «گروه فرنگ»، «بت فرنگ» و امثال این‌ها تازه و به تقاضای ارتباط طرز زندگی نو بودند.

چنین تأثیرگذاری‌های طرز زندگی کشورهای اروپایی به حیات واقعی مردم ایران منبعلد نیز ادامه داشتند و روز به روز گسترده و ژرف‌تر گردیدند. گونه‌ی چنین طرز تأثیرگذاری اروپای شرقی را به واقعیت زندگی مردم آسیای میانه و فرهنگ و ادبیات فارسی تاجیکی آن، چندی دیرتر از میانه‌های نیمه‌ی دوّم قرن خوش مشاهده می‌نماییم که تفصیلات آن به طور زیرین صورت پذیرفته است.

(۲) نوپردازی در شعر فارسی تاجیکی

روابط دیپلماسی و تجاری آسیای مرکزی با روسیه از دوره‌های پیش از تیموریان بردوام بود. رفت و آمدهای سیاح و تاجران و سفیران این دو کشور مخصوصاً از نیمه‌ی دوّم قرن ۱۶ بیشتر نیرو گرفت. (۲۰، ۳۱، ۲۸). سفیران آن دوران با کارهای تجارت مستقیماً مشغول بودند و با کاروان‌های خود آن‌ها نه تنها تحفه‌های پادشاهان و خان‌ها، بلکه اموال تجاری را نیز می‌بردند (۲۰، ۷۵). از تجارت پادشاهی و خانی باج ستانیده نمی‌شد. بنابراین خان و سلاطین شیبانی، حاکمان ولایت‌ها کاروان‌های پربارشان را با میل تمام به دولت روسیه روان می‌کردند. کاروان‌ها به روسیه اساساً توسط شهر پایان‌آب دریای [رود] ولگا؛ یعنی اشترخان، رفت و آمد می‌کردند. از کاروان‌های تاجران شخصی باج می‌ستانیدند. اما این حالت باعث کم شدن تجارت نمی‌گردید. روسیه از مال‌های آسیای میانه مخصوصاً به پخته [پنبه]، ابریشم، مویینه، پوست، میوه‌های خشک و ابریشم احتیاج زیاد داشت (۴۲، ۸۲).

حتّی نصاب معمولی وزن خانی را در روسیه « انسیر بخارایی» می‌خواندند. منبع این عبارت در میان تاجران روسیه و بخارا بیشتر معمول گردید. در خانی‌های قازان تاجران آسیای میانه را «تزیک‌ها» (تاجیکان) می‌نامیدند. در مرکز شهر قازان به خاطر تاجران گذری ساخته شد که آن به عنوان «موضع تزیک‌ها» معروف گردید (۲۲۸).

در طرف‌های سیبری روسیه نیز به مال‌های آسیای میانه احتیاج کلان داشتند. از این رو حکومت روسیه از تاجران بخارا باج خیلی کم می‌گرفتند (۳، ۱۲-۲۱۶؛ ۱۵، ۲۰، ۱۴۵-۱۴۶). در سیبری نیز از مال‌های آسیای میانه

بیشتر به پخته، متاع‌های گوناگون پختگی [پنبه‌ای]، پوست قراقولی، ابریشم، میوه‌های خشک و امثال این‌ها نیازمند بودند. از مسکو و روسیه به آسیای میانه پوست خام، متاع‌های سخت پختگی، موینه و مصنوعات بسیار می‌آوردند. قسمتی از این مال‌ها را در بخارا تاجران هند و و ایرانی خریداری می‌کردند. (۸، ۱۹۱، ۲۱، ۲۸).

در قرن ۱۷ میلادی به علت جنگ‌های فتودالی میان امارت بخارا و خان‌نشین خیوه و حاکمان محلی ترک‌نژاد، حیات اقتصادی مملکت پست رفت. با وجود این مردم و اهل هنر به کار خود مشغول بودند. به گفته‌ی سیدای نسفی در امارت بخارا زیاده از ۲۱۲ کسب و هنر موجود بود. کاسبان این دوره با وجود داشتن تخصص عالی در پیشه و هنر خود، شرایط اقتصادی به پیشرفت کسب و تجارت آنان چندان امکان نمی‌داد. زیرا حکومت‌داران زود زود «پول نو را» کهنه اعلان می‌کردند و قرب [ارزش] خرید پول کهنه پست [کاهش] و پول نو بالا می‌رفت. (۲۵، ۷۵).

دولت روسیه به پیشرفت تجارت با آسیای میانه خیلی منفعت‌دار بود و برای آن شرایط مساعد می‌جست (۲۰، ۷۷-۷۸؛ ۴۵، ۹۲).

دولت روسیه برای رواج منبعده [آینده‌ی] تجارت با آسیای میانه ۲۳ ژوئن ۱۶۲۰ به بخارا خاخلوف نام نماینده‌ی خود را فرستاد. همان سال حکومت بخارا به روسیه همچون ایلچی یکی از عملداران خویش؛ آدم‌بی را فرستاده بود (۴۳، ۶۴۹؛ ۴۵، ۳۲). یکی از وظیفه‌های عمده‌ی این وکیلان نظارت منتظم نظام تجارت و دست کم پایان فرآوردن باج تجارت طرفین بود (۴۱، ۸۲).

بعد در سال ۱۷۳۵ میلادی تأسیس یافتن استحکام آرنبورگ روسیه با هدف بیشتر جلب کردن توجه تاجران آسیای میانه، اصول تجارت

غیرباجی [تجارت بدون مالیات] را اعلان کرد. از فهرست دفترهای گمرکی باج‌خانه‌های سیبری و هشترخان روشن می‌گردد که به روسیه انواع گزوارهای [پارچه‌های] آسیای میانه از قبیل متاع‌های «زندنه‌ی بخارا» (سه‌بندی، دوبندی، برمگی)، متاع‌های پختگین، صوف خام، نوع‌های گوناگون ابریشم، قالین؛ از متاع‌های فلزی زر و نقره، سنگ‌های قیمت‌بها و امثال این‌ها را می‌بردند (۴۱، ۸۰-۸۱). این مال و متاع‌ها در پیشرفت صنعت روسیه بسیار ضرور بودند. در کنار این، تاجران بخارا وظیفه‌ی میانجی [واسطه] را نیز ادا می‌کردند. آن‌ها به روسیه نه تنها مال‌های خود را، بلکه بسیار متاع‌های خارجی، مخصوصاً هندی را هم می‌بردند.

این حالت باعث وارد شدن بیشتر مال‌های هندی به آسیای میانه می‌گردید (۸، ۱۸۹-۱۹۱). در این جاده فعالیت تاجران روسیه جایگاه بلند داشت. تاجران روسی و دکانداران آن‌ها در این روزگار در شهرهای گوناگون آسیای میانه ۲ تا ۳ سال اقامت و فعالیت نموده، مال‌های روسیه را می‌آوردند و مال‌های محلی را به روسیه می‌فرستادند.

در آسیای میانه از مال‌های روسی به چیزهای تجملی مویینه. چرم، ماهوت، از مال‌های روزگار به ظرف‌های مسین از قبیل چاینک [قوری] و آبدستی، خمهای خرد و کلان و مانند این‌ها احتیاج کلان داشتند.

در این موردها تاجران روس با مردم محلی انس گرفته، از احوال زندگی مردم و تاجران خود به آن‌ها حکایت‌ها می‌کردند. توجه مردم محلی را به زندگی مردم روسیه جلب می‌نمودند. به این طرز آن‌ها از احوال مردم آسیای میانه خوب‌تر آگاه می‌گردیدند. از احتمال دور نیست که در این حالت‌ها تاجران دکان‌دار اهالی محلی را با طرز آداب زندگی و نشست و خاست

خانواده‌های خویش نیز شناس می‌نمودند. به این وسیله این تاجران خواهش‌های پنهانی خواجه‌گانشان را با کمال احتیاط و پاکیزه‌کاری اجرا می‌کردند. (۱۸، ۳۰، ۲۴، ۲۷۳-۳۰۰).

یکی از اقتصاددانان ایتالیائی فلاریا بینوین که سال ۱۷۲۲ در بخارا مسئله‌های ارتباط تجارتي را می‌آموخت، به فعالیت سوداگران روسیه و آسیای میانه بها داده به قرار زیرین نوشته بود: «در این کشور مال‌های خام برای احتیاج بخارا و روسیه خیلی ضرور، بسیارند، اما شرایط ترویج تجارت محدود است». (۳، ۲۱۲-۲۱۶؛ ۲۱، ۷۳-۷۷).

البته، در محیط آن وقتهی بخارا پیدا کردن شرایط مساعد تجارتي کار آسان نبود.

اصلاً حکومت روسیه از نتیجه‌های ارتباط دیپلماسی و اقتصادی و تجارتي خود با آسیای میانه، از آن جمله بخارا چندان راضی نبود. وی راه‌هایی را می‌جست که از جهت دیپلماسی و سیاسی و اقتصادی نفوذ کامل سن پترزبورگ در آسیای میانه برقرار باشد.

در این وقت‌ها (سده‌ی ۱۸) روسیه به مقصد نهایی خود نرسیده باشد هم، ارتباط اقتصادی و تجارتي‌اش با آسیای میانه تدریجاً افزایش داشت. زیرا «در میانه‌های عصر ۱۸، به ملک‌های روسیه پادشاهی [قلمروی روسیه‌ی تزاری] قسم زیادی از قزاقستان، ملحق» و به این وسیله، آسیای میانه و مخصوصاً خانیه‌ی قوقند با روسیه بی‌واسطه هم‌سرحد گردید (۱، ۴۱۵-۴۴۰؛ ۴۷، ۲۱۵).

بنابراین به بازارهای آسیای میانه مال‌های صنعتی روسیه به مثل اسباب‌های مسین و آهنین روزگار، زیب و زینت‌های طلای و نقره‌گین زنانه، پوست، رنگ، گزوار و متاع‌های گوناگون و به بازارهای روسیه اشیای خام

آسیای میانه از آن جمله پخته، مویینه، ابریشم، محصولات باغداری و چاروا بیشتر داخل شدند (۸، ۲۸). رواج صنعت روسیه دولت مردان روس را بیشتر وادار می کرد که به این مملکت کان اشیای خام هرچه زودتر وارد شوند. (۱۱، ۹۳-۱۰۱).

از دولت های آسیای میانه، خانیهی قوقند با روسیه بی واسطه هم سرحد شده بود. این خانیه در سر راه تجارتهی روسیه و امارت بخارا واقع گردیده بود. از این رو، کاروان های روسیه از پتروپاولسک و آرینبورگ بی واسطه از راه تاشکند و خوقند به بخارا و بدخشان می گذشتند. سوداگران محلی خوقند و بخارا، مال های صنعتی از روس ها خریداری خود را، طبق طلبات به بازار کاشغر صادر می نمودند (۳۹، ۱۳۳؛ ۴۹، ۳۶۰-۳۷۰).

سوداگران روس از این طلبات روزافزون مالی استفاد برده، به آسیای میانه سفرهای گوناگون تدقیقاتی تشکیل کرده بودند. آن ها با تشبث [ابتکار] یکی از تاجران معروف روس و. گالوبکاف «جمعیت سودای روسی - آسیایی» تأسیس نمودند. این جمعیت توسط راه آبی ولگا-کاسپین [خزر؛ مازندران] عمل می کرد. در این هنگام در مسکو نیز چنین «جمعیت سودا» [موسسه بازرگانی] تأسیس یافت که فعالیت آن تا سال ۱۸۵۲ منتظم بردوام بود (۱۶، ۱۵؛ ۱۲، ۶۸-۱۰۵).

همچنین ارتباط چندجانبه ی روسیه با آسیای میانه رواج می یافت و مستحکم تر می گردید. از نیمه های دوّم قرن ۱۸ تا سال های ۴۰ سده ی ۱۹ میلادی به آسیای میانه از روسیه ۱۲ مرتبه و از آسیای میانه به روسیه تقریباً ۲ برابر بیشتر وکیلان [نمایندگان] گوناگون دولتی با هیئت های زیاد (با حساب میانه ۲۵ نفری) تشریف آوردند (۱۱، ۹۳-۱۰۱). چنانچه از وکیلان روسیه ف.

نظراف و ن. پتاپین در خوقند و بخارا مدت زیادی ایستاده‌اند [اقامت نمودند] (۵۶، ۶۰-۶۵).

در این جاده مهم‌تر از همه آن است که رفت و آمد سفیران، تاجران، نمایندگان شرکت‌ها و سیاحان جداگانه‌ی روس به آسیای میانه در تدقیق و تحقیق و از خود کردن دارایی‌های این کشور برای روسیه اهمیت بزرگ عملی داشتند. عده‌ای از آن‌ها که به آسیای میانه از آن جمله امارت بخارا آمده‌اند، مردان فاضلی بوده‌اند.

عده‌ای از این وکیلان، زبان‌های شرق را می‌دانستند (۳۳، ۲۲-۳۱؛ ۲۶، ۲۱۵). عده‌ی دیگری از آن‌ها دانشمندان برگزیده‌ی جغرافی، زمین‌شناسی، گیادیزیا [علم مساحی]، ستاره‌شناسی و شرق‌شناسانی بودند (۱۴، ۵-۳۱).

در تحقیق نتیجه‌های فعالیت این دانشمندان، تاجران و سیاحان کسب و کارهای گوناگون، بهترین متخصصان آسیای میانه و شرق‌شناسان سده‌ی ۱۹ روسیه شرکت داشتند. با این روش در ظرف کمتر از ۵۰ سال قرن ۱۹، آسیای میانه از سرزمین ناشناس به کشوری تبدیل یافت که اهل تحقیق در باره‌ی آن معلومات بسیار دقیق را به دست آوردند. به ملاحظه‌ی جغرافی‌شناس معروف روس ا.و.مشکتاف (И.В.Мушкетов) کاوش‌های نیمه‌ی اول قرن ۱۹ در تحقیق جغرافی آسیای میانه به خصوص، علم نقشه‌برداری به ما از ویژگی‌های طبیعی و تاریخی حوزه‌ی مذکور آگاهی خوبی می‌دهد. (۱۷، ۱۱۱-۱۸۲، ۱۸، ۳۰).

در دوام سفر و سیاحت‌های دانشمندان در باره‌ی تاریخ و مدنیت آسیای میانه-؛ تاجیکان و ازبکان و ترکمنان و قرقیزها دلیل و اسناد زیادی گرد آورده شدند.

تدقیق زبان مردمان این حوزه به احتیاج نظری و عملی شرق‌شناسان روسیه سخت ارتباط داشت. در تدقیق زبان تاجیکی خدمت شایانی را شرق‌شناس معروف روس و.و. گریگاریف به دوش داشت. تقریباً هر سیّاحی در نوشته‌جات خود در خصوص ترتیب و نظام اداری دولت‌های آسیای میانه معلومات می‌داد و در توصیف بعضی از جهات حیات اقتصادی آن‌ها آگاهی درج می‌کرد.

اثر ا.و. خانیکاف «توصیف امارت بخارا» (۱۸۴۳) از جمله‌ی چنین تألیفاتی بود که در این جاده نوشته شده است (۲۰، ۱۴۶). در کتاب ا.و. خانیکاف و اثرهای دیگر در باره‌ی تاریخ خلق‌ها، شهرها و دولت‌های جداگانه‌ی آسیای میانه، حجت و اسناد زیادی درج یافتند که در آینده‌ی آن‌ها، هنگام از خود کردن [الحاق] این سرزمین‌های بسیار غنی برای روسیه اهمیت خیلی مهم داشتند. در کنار همه‌ی این، سیّاحان روسیه اثرهای دست‌نویس گوناگون تاریخی و ادبی را که با زبان‌های عربی، تاجیکی، ازبکی نیز تألیف شده‌اند، با خود می‌بردند.

منبعد [بعدها] آن‌ها چندی از این اثرها را با شرح و ایضاح ضروری انتشار نمودند. چنانچه، دست‌نویس «تاریخ مقیم‌خانی» از جمله‌ی همین اثرها بودند که یکی از نمایندگان سفارت روسیه سال ۱۸۲۱ در بخارا به دست آورد و آن را انتخاباً با شرح و ایضاح آ.ا. سینکوفسکی به طبع رسانید. این اثر به قول و.و. برتالد: «برای اروپایان مدّت مدیدی همچون سرچشمه‌ی [منبع] یگانه‌ی تحقیق امارت بخارا خدمت نموده است». (۱۷، ۴۳۰).

در سال ۱۸۳۴ خ.د. فرین (X.Д. Фирейн) «فهرست آثار مؤلفان شرق» را مرتّب ساخت. این فهرست برای زمره‌ای از سیّاحان روس که در

جستجوی نسخه‌های اصلی و خطی آثار شرقی مشغول بودند، مهم‌ترین دستورعمل حساب می‌یافت. فهرست خ.د. فرین بارها انتشار یافت و در گردآوری نمودن دست‌نویس‌های نادر شرقی اهمیت بزرگ عملی داشت. اینک، تدقیق تاریخ و فرهنگ مردمان آسیای میانه یکی از مهم‌ترین رویه‌های شرق‌شناسان روس گردید (۳۳، ۲۲-۳۱).

ا.ک. بریازین (И.К. Берёзин) «شیبانی‌نامه» حافظ تنیش، و ن.ا. المینسکی (Н.И. Ильминский) «بابرنامه» میرزا بابر را به طبع رسانیدند. و.و. گریگاریف، و.و. ولیمینوف-زرنوف، ا.و. خنیکاف بسیار سرچشمه‌های پرارزش روسی و شرقی را دایر به [در مورد] تاریخ آسیای میانه با شرح و ایضاح انتشار نمودند. و.و. ولیمینوف-زرنوف، و.و. گریگاریف، و.گ. تزنگزین و چند نفر دیگر مدّت زیادی به تحقیق سگه‌های آسیای میانه مشغول شدند. توسط آثار این دانشمندان بار نخست طرح قسمت‌های جداگانه‌ی تحقیق عصرهای میانه و نوی آسیای میانه تألیف گردیدند (۱۸، ۱۴۶-۱۴۷).

به این طریق، از این ملاحظه و اسناد و دلیل‌ها روشن می‌گردد که زمینه‌های تصویر تازه در ادبیات فارسی تاجیکی، همین ارتباط سیاسی و دیپلماسی، اقتصادی و تجارتي، علمی و فرهنگی و رفت و آمدهای دانشمندان طرفین میان خانات آسیای میانه و روسیه پادشاهی بودند. این روابط میان کشورهای مورد [بررسی] از نیمه‌ی دوّم قرن ۱۶، مخصوصاً تا میانه‌های اوّل سده‌ی ۱۹ میلادی در رواج بود. در همین زمینه‌ی اقتصادی و سیاسی و فرهنگی اهالی آسیای میانه و مخصوصاً اهل ادب آن با طرز زندگی و حقیقت تاریخی خلق روس یعنی «فرنگیان اروپای شرقی» به درجه‌ی معینی آشنایی پیدا نمودند. در جاده‌ی [مسیر] این شناسایی‌ها، معلومات هیئت سفارت امیر حیدر (۱۸۰۰-

۱۸۲۶) در سال ۱۸۰۱ به سن پترزبورگ و تفصیلات سفر مؤلف «منتخب التواریخ» محمد حاجی حکیم خان (تولد ۱۲۱۷/۱۸۰۲) به شهرهای روسیه بسیار جالب توجه است.

موافق چندی اشارات و دلایل سرچشمه‌های [منابع و مأخذ] معتمد خطی معلوم می‌شود که اهل فرهنگ و دانش آسیای میانه در این دوران جهت ارتباط اقتصادی و تجارتي و فرهنگی این کشور با روسیه پادشاهی نظر واحد نداشته‌اند.

در این جاده یک گروه عمده به مانند نادم استروشنی، میرزا صدیق فنای استروشنی، عوض محمد نازل خجندی، میرزا عبدالکریم بخارایی، محمد حاجی حکیم خان، ابن معصوم خان کاسانی، (از دودمان مخدوم اعظم کاسانی) و چند نفر دیگر این ارتباط و داد و ستدهای اقتصادی و فرهنگی را با روسیه و به این وسیله به آسیای میانه وارد شدن روس‌ها را در قیاس ساخت اجتماعی کشور خود فال نیک و پدیده‌ی تازه‌ی مثبت و پیشروی ارزیابی می‌نمودند.

این گروه اهل دانش و ادب که به منطق دگرگونی‌های جهان تصوّرات نسبتاً عینی‌گرایی داشتند، از پراکندگی ملک، بی‌نظامی‌های ترتیب اداره‌ی مملکت، تعصّب گذرای وکیلان امور اداری و کردار شرم‌آور آن‌ها به داد آمده‌اند و بالآخر ترتیب نصارا و کافران و فرنگ روسی را از طرز واقعیت زندگی خود اولی‌تر شناخته‌اند. چنانچه، یکی از شاعران آخرهای قرن ۱۸ و اوّل سده‌ی ۱۹ نادم استروشنی چنین بی‌عدالتی‌هایی مقامات را فاش نموده، روی‌راست به این قرار تأکید کرده است:

عرق‌ریز است دین از خجالت کفرآفرینی‌ها
مسلمانی اگر این است، روی بر کافرستان آر.

(نادیم.دیوان، نسخه‌ی شخصی ۱۵۰ الف.)

شاعر دیگر این دوره نازل خجندی نیز اسرار دل خود را به این طرز
افشاء می‌کند:

اگر چه لب به خموشی سپرده ز راه درنگ
دلم به شعله‌پرستی کلیسای فرنگ.

(نازل، دیوان، رقم ۱۰۳۳) دوشنبه و. ۲۳۷ الف (DШ B.237a)

از عبارت «روی بر کافرستان آر» و «دلم به شعله‌پرستی کلیسای فرنگ» آشکار است که هنگام گفتن این شعرها نادم استروشنی و نازل خجندی عمداً خواسته‌اند از این طریق نارضایی خود را از برخوردهای ظالمانه مسئولین قدرت زمان خود ابراز نمایند. ولی نباید چنین پنداشت که این بیانات حاکی از اعتقادات قلبی آن‌ها به آیین و رسوم بیگانه می‌باشد.

از این ملاحظه و دلیل‌ها به درجه‌ی کافی روشن است که در این دوره آبرو و اعتبار قدرت‌های محلی خیلی کاهیده، در ادبیات زمان چنین آبروها [تصاویر] مثل پیشتره [قبل و گذشته] تنها یک جلوه و شراره‌ی خیالات شاعرانه نبوده، بلکه در زمینه‌ی معین اجتماعی و سیاسی و معنوی واقعی پدید آمده‌اند [تباهی و فساد داخلی، به هر میزان که باشد، به هیچ روی نمی‌تواند توجیه‌گر روی آوری به بیگانگان سلطه‌جو باشد؛ بویژه از سوی نخبگان. اشغال ماوراءالنهر توسط روسیه تزاری و سپس روسیه سرخ و فجایع مترتب بر آن، مهم‌ترین و پیداترین گواه این مدعاست. فصلنامه‌ی رودکی]. تشکّل این زمینه‌ی

معین نسبت به امارت بخارا در خان‌نشین خوقند یک درجه برجسته و مستحکم‌تر مشاهده می‌شود. این مشاهده را هم امکانات وسیع‌تر رابطه‌ی روسیه پادشاهی با خان‌نشین خوقند و هم (شاید محض با همین واسطه باشد) در ایجادیات شاعران این حوزه‌ی ادبی بیشتر دچار آمدن [رو به رو شدن] شکل‌های گوناگون آبرز [تصویر] «فرنگ» را تصدیق می‌کنند.

اکنون در ایجادیات شاعران حوزه‌ی ادبی خوقند، از آن جمله میرزا صدیق فنا در کنار آبرزهای معمولی لیریکی [غنائی]، سیمای غیرمعمول و تازه‌ای در ادبیات فارسی تاجیکی راه یافتند. در این حوزه‌ی ادبی جهان لیریکی شاعران در ضمن نالش‌ها از بی‌رحمی و بیدادی، جفاکاری و دل‌سختی، بدخویی، خنجر چشم و تیغ ابروی، تاراج‌گر ملک دل و دین و دیگر کردارهای محبوبه‌گان محلی تاجیک و ترک، بسیار مورد از بی‌رحمی و تاراجگری‌های «چشمان کافر»، «کافر فرنگ»، «فرنگی‌زاده‌ی برق‌جولان»، «تیغ کافر فرنگ» و مانند این‌ها شکایت می‌کنند. چنانچه، جهان لیریکی میرزا صدیق فنا از کردار برق‌وار «فرنگی‌زاده‌ی بدمست» که او را هم صبر و طاقت و هم دل و دین ربوده است، شکایت کرده می‌گوید:

دل و دین برد از من، سوخت آخر خرمن صبرم
فرنگی‌زاده بدمستی، شرخو برق‌جولانی.

(فنا. دیوان، نسخه‌ی رقم ۴۶۸ (دش) و. ۴۰ ب. ДШ)

B.406)

در جای دیگر حقیقت بدیعی، خون جهان لیریکی شاعر از دهشت «تیغ کافر فرنگ» به زرداب تبدیل یافته، از مزگانش می‌چکد:

خونم ز بیم تیغ تو، ای کافر فرنگ
زرداب شد به چشم و ز مژگان چکید و رفت.
(فنا. دیوان، همان جا. و. ۱۲. ب)

شاعر در تصویر حقیقت چشمان محبوبه‌ی «کافر فرنگ» و احوال به تنگ
آمده‌ی شخص عاشق از آن، مبالغه را توسط تشبیه قیاسی تا بدین درجه
رسانیده است:

خلل ز کافر چشمش به ملک دین افتاد
فرنگ از پی یغما به قصد کین افتاد.
(فنا. دیوان، و. ۱۹. الف)

گاه جهان لیریکی (غنایی) شاعر به ستمکاری‌های «کافر فرنگ» خود
تماماً راضی است و سزاست که دامن معشوقه‌ی او مثل برگ گل ارغوانی باشد:

دامن مکش ز خون من، ای کافر فرنگ
از برگ گل که منع کند این مکان رنگ.
(فنا. دیوان. ۳۱. الف.)

میرزا صدیق فنا در اشعار ازبکی خود نیز به این آبرز [تصویر] بارها روی
آورده است. مثال این نمونه‌ی پایین است:

بیگانگه مروّت و جور ایلر آشناگه
بر ذره یوق ترخمینگ، ای کافر فرنگ.

(فنا. دیوان. ۶. ۶۵ب)

بعضاً شاعر، چنانکه در بیت سوّم بالا دیدیم، مفهوم «فرنگ» را بی‌واسطه یکجایه با «کافر» نمی‌آرد. اما از منطق بیت و جریان فکر به خوبی عیان است که او آبرز «کافر چشم» و ازبکی اش «کافر گوزلر» نیز همان محبوبه‌ی «کافر فرنگ» را در نظر دارد. به دلیل این اندیشه آوردن ابیات زیرین کفایه است:

اکّ کافر کوزلرینگ آهنگ یغما ساز ایتیب،
بزد کنگلیم کشورین دین نقدین ایلب تلف

(فنا. دیوان. و. ۶۴الف)

به آهنگ یغمای همین دو «چشم کافر» در بیت پایانی شاعر مژگان خون‌ریز «کافر فرنگ» علاوه شده، تصویر غیرمعمول «هندوی خنجر باز» را آفریده است که واقعاً «تیغ هندو» در دست دیگران در ادبیات معمول بود:

کوزینگدور کافری، مژگان اله قانتوقماگه مایل،
ایرور بر هندویی کیم دم به دم خنژر اله اوینر.

(فنا. دیوان. -۳۰ب)

در باره‌ی عبارت و تصویر «خنجر هندو» و «تیغ هندو» گفتنی هستیم که موردهایی با گذشت زمانه در تاریخ ادبیات ما عبارت و آبرزهای لیریکی «بت چین»، «نگار ختن»، «بت تتار[تاتار]»، «بت طراز»، «بت آذر» و امثال این‌ها زمینه‌های واقعی و تاریخی داشتند. حالا نیز آبرزهای مثبت «لعل بدخشان» و «عقیق یمن» به معنای زیبایی درجه‌ی عالی و پُرقیمت و نادر و کم‌یافت در ادبیات کاربست می‌گردند [مورد استفاده قرار می‌گیرند].

اما تصویرهای تازه‌ی لیریکی «کافر فرنگ»، «برق‌جولان فرنگ»، «فرنگ یغما»، «فرنگی زاده‌ی بدمست»، «شعله‌ی کلیسای فرنگ»، «فرنگ روسی» (با این آبرز اندکی پایین‌تر شناس خواهیم شد) و مانند این‌ها که در نتیجه ارتباط اقتصادی و تجارتي و علمی و فرهنگی آسیای میانه با روسیه در قرن‌های ۱۸ و نیمه‌ی اوّل سده‌ی ۱۹ به وقوع پیوستند، بار نخست با کوشش و ابتکار مؤلف این سطرها آشنا می‌شویم. این آبرزها در موردهای گوناگون کاربست خود به معنی‌های مثبت «محبوبه‌ی زیبا»، «بت رعنا»، «صنم بی‌پروا»، «دل‌سخت تندخوی» و غیره‌ها آمده‌اند.

چنانکه می‌بینیم در این ابیات ما نکته و لوحه‌های گوناگون حرکت و مناسبت قهرمان لیریکی (مفرد غنای)، یعنی محبوبه‌گان برق‌جولان و تندخو و بی‌رحم فرنگی در جواب عالم باطنی و محبت شخص شاعر به روشنی بیان شده است. این مناسبت شخص شاعر و سیمای لیریکی در تصوّرات ما نقش گوارای باحلاوتی می‌گذارد.

این حالت از نگاه زیبایی‌شناسی قابل قبول و عین مدعاست. چنین ظهورات زیبایی در لیریکه‌ی آخرهای قرن ۱۸ و اوّل سده‌ی ۱۹ زمینه‌های واقعی دارد و یک امر طبیعی است.

گذشته از این، تصویر یک نوع ایپیکی [حماسی] را در آداب زندگی فرنگیان روسی در قصیده‌ی میرزا عبدالکریم بخارایی که بالاتر اشاره بود، در ستایش امپراتور الکساندر پاولوویچ و شهر سن پترزبورگ بخشیده است، می‌توان به خوبی مشاهده نمود.

پس از یک سال به امارت بخارا نشستن امیر حیدر با تشبث [ابتکار] این امیر ۲۲ ژانویه سال ۱۸۰۱ هیئت ۲۹ نفره‌ی سفارت بخارا به سن پترزبورگ فرستاده می‌شود. سرور سفارت علاءالدین دیوان‌بیگی بود. در مقام چهارم این هیئت، شاعر و نویسنده و مورخ معروف این سرزمین، میرزا عبدالکریم بخارایی نیز شرکت داشت. در روی‌خط [فهرست] این هیئت نام و نسب او میرزا عبدالکریم اسماعیل‌اف آمده است. هیئت سفارت وارد پایتخت روسیه گردیده، به الکساندر پاولوویچ امپراتور روسیه مکتوب با صداقت و تحفه‌های پرارزش امیر را می‌سپارند. در این میان میرزا عبدالکریم در ستایش امپراتور و پایتخت کشور او سن پترزبورگ قصیده‌ی غزایی گفته به پادشاه تقدیم می‌نماید. این قصیده از ۵۰ بیت عبارت بود و مطلع آن به قرار زیرین است:

من دعاگوی توام، ای خسرو گردون رکاب

عمر تو بادا فزون از سال و ماه بی حساب.

(اوپر شماره ۱-۸، ل. ۳۷۴-۳۷۵) (ABIP №1-8, л. 374-375) منبع

رقم ورق خواهد آمد.)

در دو بیت دوام این مطلع عدل و داد امپراتور بالاتر از ترتیب جهان‌داری

نوشیروان و دارا و سکندر وصف گردیده است.

مقصد اساسی این سفارت، توسعه و ترویج مناسبات اقتصادی و تجاری میان امارت بخارا و روسیه پادشاهی و سهولت تردد تاجران بخارا در شهرهای روسیه و کاهش مالیات های تجاری در گمرک خانه ها بود. (۱۹-۳۷۴).

تا این که میرزا عبدالکریم توجه امپراتور روسیه را به مقصد و هدف اساسی سفارت بیشتر جلب نماید، در ابیات دیگر این قصیده، کشور روسیه را خیلی معمور و آباد تصویر کرده است. در روسیه گویا شیر و آهو و ببر در چراگاه با هم انس می گیرند. سپاهیان دلیر و هوشیار وی چنین کشور آباد را با کمال جسارت پاسبانی می نمایند. منظره های زیبا و نسیم روح بخش آن در بسیط ارض بسیار نادرند.

اصلاً میرزا عبدالکریم به عرصه ی حیات در کابل افغانستان قدم نهاده بود. «در وقت به بخارا فرار نمودن محمودشاه سال ۱۷۹۷ با همراهی او به بخارا وارد می شود به خدمت امیر بخارا گذشته و به منصب قراول بیگی صاحب می گردد. چندگاهی از جانب بخارا به صفت ایلچی به روسیه و ترکیه فرستاده می شود. او به سال ۱۸۳۰ در اسلامبول این جهان را بدرود می گوید. (۳۲، ۱۶۱-۱۶۲).

شاعر قصر زمستانه ی لب [رودخانه ی] نیوا را از کاخ خورنق ایران باستان به درجات بالا گذاشته، نقش و نگار دیوار حجره های آن را چون زر خالص به قلم آورده است.

از آن جمله او می گوید:

چون خورنق قصر دیدم در لب آب نیوا
رفعتش بگذشته بد از کهکشان و از شهاب
در درونش خانه ها دیدم نگارستان چین

سقف دیوارش همه اندوده بود از زرّ ناب. (۶.۳۷۳).

میرزا عبد الکریم دوباره به وصف مبالغه‌آمیز شاهنشاه پرداخته، اصول دولت‌داری و کارگزاری او را از جهانداری جمشید و کیخسرو ایرانی و افراسیاب تورانی بالا می‌گذارد و هم‌ه‌ی این شاهان را چاکر درگاه الکساندر می‌شمارد:

ای فریدون حشمت و فرخ رخ و جمشیدجم
چاکر درگاه تو کی خسرو و افراسیاب
ای ثریا رفعت و انجم سپاه و نیک‌نام
صاحب جود و سخا، هم صاحب عقل و ادب (۶.۳۷۴۳).

در بیت آخرین این پاره شعر، شاعر سخاوت بی‌همتا، خرد عالی و آداب زندگی شهنشاه را ستوده است. وی در چند بیت پایین شهنشاه روسیه را وارث ملک سلیمان، اعظم کلّ سلاطین کامیاب، به شرافت عدالت او در تمام قلمرو روسیه وجود نداشتن مکان ناآبادی را تأکید می‌کند و این همه‌ی جاه و جلال برایش، از التفات آفریدگار است:

وارث ملک سلیمان شهریار نیک‌بخت
اعظم کلّ سلاطین پادشاه کامیاب
همچو بوستان ارم گردید این ملک و دیار
از قدوم معدلت آثار، ای عالی‌جناب!

نیست در ایام تو یک جغز و یک ویرانه‌ای
گوسفند و گرگ دیدم رفته یک‌جا در آب
حق ز الطاف خودش داده ترا جاه و جلال
تاج شاهی، تخت کاووسی و هم ملک و رکاب (و. ۳۷۴).

میرزا عبدالکریم از نو به تصویر سن پترزبورگ زیبا منظر پاکیزه و مصفا
روی آورده، با حس و هیجان سرشار، این شهر بی‌همتای جهان را به باغ
زیباترین عالم [زیباترین باغ عالم] مانند کرده است که در آن به ویژه تصویر
فرش مرمرین و سنگ‌های رخام زمین آن چون باغ‌های زرنگار بناهای همچو
قرص آفتاب و شمع‌های کافورین در قندل طلایی مرصع شهر بسیار جالبند:

در جهان بسیار دیدم شهرها، لیکن نبود
چون فتربورخ [سن پترزبورگ] مصفاً جای خاصی انتخاب
دائماً سبز و صفا، یارب چه نصرت‌گاه ست این
گلشن باغ جهان است این مکان شاه شباب
فرش اجدادش همه از مرمر و سنگ رخام
گنبد زنگاری‌اش تابد چو قرص آفتاب
شمع کافوری به قندیل طلا افروخته
چون هلال و بدر خوبان رو گشوده بی نقاب (و. ۳۷۴)

سپس، شاعر به تصویر رقاصان دربار شاه پرداخته، طرز حرکت، رفتار
خوش‌خرام و دلربای آن‌ها را که مثل ماهیان دریا زیبا و دلکش و خوش‌رفتار

بودند، به طور واقعی رسّامی کرده است:

فوج فوج مهوشان رقص دوان در هر طرف
خوش تمنی تیزرفتارند چون ماهی در آب (و. ۳۷۵)

وی این نوعروسان سمن بوی و سروقدان آراسته را که در تن از اطلس و
دیبا و کیمخاب [پارچه‌ی ابریشمی زردوزی شده] و حریر لباس‌های دلربا
داشته، در گوش و دوش خویش و پیراهن‌ها از دانه‌های سیم و زر، زمرد و
یاقوت و الماس خوشاب مزین بودند، مصوّر ی کرده است:

نوعروسان سمن بو سروقد آراسته
ز اطلس و دیبا و کیمخا و حریر مشک ناب
گوش و دوش گل‌رخان باشد مکّال زرنشان.
از زمرد دانه‌ها، یاقوت و الماس خوش آب. (۶.۳۷۵)

شاعر تأکید می‌نماید که از عکس و جلای شعاع روی دختران ماه‌پیکر
روسیه بنا و آشیانه‌های دلربای سن پترزبورگ شفق‌گون و فیض‌بخش گشته‌اند:

قدنمایان ز آینه هر یک منقّش زرنگار
عکس خوبان چون شفق هر دم نماید بی حساب.
آن مقرنس آشیان دلفریب و فیض‌بخش،
از شعاع طلعت مه‌پیکران گشته خضاب.
(و. ۳۷۵).

میرزا عبدالکریم جام زرین دست شهنشاه بی‌ریای عدالت‌پیشه را به قلم

آورده می‌رساند که شراب روح‌فضای آن برای خردمندان گوارا و بخشنده‌ی
قوه‌ی روح و فزاینده‌ی جان‌هاست:

جام زرین در کف شاه منادی بی‌ریا
الشراب و یا ایها العطشان طهورا این شراب.

(و.۳۷۵).

(ای تشنه‌لبان صحرایی این شراب پاک است)

شاعر بار سوّم به وصف مجلس پُر‌عیش و باشکوه دربار شاهی که صدا و
گلبانگ طرب آن تا به گوش ملکه‌ی مطربان فلک؛ ستاره‌ی زهره می‌رسید، با
حس و هیجان پرشور می‌گوید:

مجلس عیش و همه گردان به دور شمع گل
می‌رسد هر دم بگوش زهره گلبانگ رباب.

(و.۳۷۵)

وی از این شکوه و تجمل به حیرت می‌آید و می‌نگارد که این همه عیش
و طرب و نگاره‌های دلکش بی‌همتا کارگاه مصوّران چین است یا گلستان باغ
ارم که همه در آن مانند فردوس اعلیٰ زیبا و منقّش و پُر از مشک و گلابند:

این نگارستان چین است، یا گلستان ارم
همچو فردوس برین یک سر همه مشک و گلاب.

(و.۳۷۵)

به عقیده‌ی شاعر چنین دربار شاهی مسکن پاک آسایشگاهی است که به
دیدگان و خرد خویش چندان باور نمی‌کند و خود را فراموش می‌نماید که او

بیدار و یا در حالت خواب است:

بود مشعرات جای امن و نزهت گاه انس

این که دیدم من به بیداریست، یا رب یا به خواب (و. ۳۷۵)

البته، در این بیت شاعر هنگام تصویر عجایب آرمیتاژ سن پترزبورگ به مبالغه و غلو ره داده است [پیش از این نیز بسیار ره داده است. فصلنامه‌ی رودکی] و از حدّ و حدود وصف به درجات بیرون برآمده است. شاعر سپس، شاهنشاه و اهل دربار او را باور کنانیدن می‌خواهد که وی در چندین ممالک دنیا بوده است و در چارسوی جهان کسّی چنین دولت با اقتدار و عدالت‌پیشه را ندیده است. از این رو، شاعر ستایش چنین کشور عدالت‌گاه و شاه با خرد را نمی‌تواند که پرّه [کامل] به تصویر بگیرد و قلم او در چنین حالت‌ها عاجز است:

در بلاد هند و ترکستان خراسان و عراق

اینچنین دولت ندیده است هیچ کس در هیچ باب

در قلم هرگز نگنجد شرح توصیفت نوشت

مختصر کردم سخن چون نیست امکان حساب (و. ۳۷۵).

در پایان این قصیده شاعر از شاهنشاه خواهش می‌نماید که چند گاه

وی در خدمت الکساندر پاولوویچ باشد:

عرضم این است: «خدمت»، ای خسرو فرخ‌سریر

چون به پابوست رسم من از سر صدق و صواب. (و. ۳۷۵).

پس از این عرض داشت شاهنشاه به میرزا عبدالکریم اجازت می‌دهد که به مدت ۹ ماه در پایتخت روسیه بماند. در این مدت شاعر دانش و تصوّرات خود را در خصوص کار و زندگی مردم روسیه به ویژه، سن پترزبورگ و اطراف این شهر بزرگ تکمیل می‌دهد. اما چه گونه تأثیر گذاشتن این قصیده به مقصد اساسی سفارت به ما روشن معلوم نیست. از مضمون و تأثیر روحی آن به روان شاهنشاه پی می‌توان برد که اگر امپراتور به میرزا عبدالکریم اجازت اقامت ۹ ماهه را داده باشد، پس قصیده به شاهنشاه یک نوع تأثیر مثبتی گذاشته است. ارتباط به چنین تأثیر مثبت شاید شاه برای تجارت نسبتاً آزاد و کمتر کردن باج مال‌های بخارا در شهرهای روسیه جواب مثبتی داده باشد.

به هر حال، اگر سال ۱۷۹۶ میلادی صادرات مال‌ها از امارت بخارا به روسیه از ۳۷۹ تا ۴۸۵ هزار سوم [واحد پول]، واردات از ۳۴۱ تا ۴۲۴ هزار سوم افزایش یافته باشد، بعد سال ۱۸۰۲ صادرات مال‌های بخارا به روسیه به مبلغ ۷۳۵ هزار سوم می‌رسد. در عین زمان قسمت اساسی آن یعنی ۵۴۵۰۰۰ سوم را مصنوعات نخی و پنبه و سپس قسمت دیگر ۱۰۲۰۰۰ سوم را چرم و بقیه را پوست قراقولی [قره کلی]، ریشه‌ی ریواج [ریواس] و کالای دیگر تشکیل می‌کردند. در ترکیب مال‌های صادراتی آسیای میانه نخ پنبه، گزوارهای نخی و خود پخته [پنبه] موقع اساسی را داشت (۲۰، ۱۳۲).

چون میرزا عبدالکریم یک‌جا با هیئت سفارت وارد سن پترزبورگ می‌شود، طبق تصویر در قصیده‌ی او می‌بیند که کوچه‌های شهر وسیع، زیبا،

پاکیزه و آباد و از دو سمت بناهای بلند خوش‌نمای و زیر پای مردم موم و سنگفرش است. ناگزیر تماشای این جهان نو تصور و خیالات شاعر حسّاس را به کوچه‌های تنگ و تار خاک‌پاش، بناهای پست و گلین بی‌ربط پایتخت امیران بخارا می‌برد. از پیش نظر شاعر این دو منظره یکی آباد و خرم و دیگری نه چندان آباد و تیره مثل نوار سینما می‌گذرد. این قیاس خیالات شاعر را به جهان افسانه‌ای شیرین و گوارایی می‌برد. وی به اندیشه می‌رود که واقعاً شاه چنین شهر و کشور سزاوار «سکندر طالع» و «مسعود بخت» است. چون شاعر در لب دریای [رودخانه] نیوا میدان بسی پاکیزه و آزاده و قصر حیرت‌انگیز زمستانه‌ی شاهی را می‌بیند، در بحر تعجب مستغرق می‌گردد و «رفعت آن را» از ستارگان راه کهکشان و درخش ستاره‌ی «شهاب» خیلی بلند می‌بیند. نقش و نگاره، هیکل‌های پیش‌طاق بنا، زرنگاری‌های حجره و خانه‌های قصر زمستانه‌ی شاهی شاعر را سخت مفتون می‌سازد. در چنین حالت میرزا عبدالکریم اظهار اندیشه می‌کند که در جهان بسیار قصر و شهرهای زیبا دیده باشد هم، اما مانند «فتخبورخ [سن پترزبورگ] مصفا» را با «گنبد زنگارین چون قرص آفتاب» و «شمع‌های کافورین به قندل طلا آویخته» ندیده است.

به اندیشه‌ی ما، ماهیت عمده‌ی نظری، ارزش علمی و بدیعی و عملی قصیده‌ی میرزا عبدالکریم بخارایی اولاً، در آن است، که شاعر با توصیف آبادی و تجمل مرکز روسیه که نتیجه رشد صنعتی این کشور بود توجه اهل معرفت دیارش را به ضرورت رواج علوم و فنون معاصر جلب می‌نمود.

به این طریق، شاعر معناً افسوس می‌خورد و روحاً تضییق می‌بیند که چرا پایتخت روسیه چنان آباد و زیبا، مردمانش خوش و خرم است و در بخارای شریف که زمانی به علم و فرهنگ مشهور عالم بود، اکنون زندگی مردم چنان فاقه و عقب‌مانده‌ی ابتدای قرن ۱۹ جهان گردیده است.

محمد حاجی حکیم‌خان (تولد. ۱۲۱۷) (۱۸۰۲-۱۸۰۳) پسر معصوم‌خان کاسانی، مورخ معروف نیمه‌ی اول و میانه‌های قرن ۱۹ است (۳۴، ۱۱۸۹؛ ۳۲۵). حکیم‌خان به گفته‌ی خودش در وقت کشته شدن امیر عالم‌خان خوقند (سال ۱۸۱۰) بی‌چهی ۷ ساله بوده است (۳۴، ۲۵). حکیم‌خان در زمان امیر عمرخان (۱۸۱۱-۱۸۲۲) حاکم ولایت نمنگان، ناحیه کاسان و توره‌قورغان تعیین می‌گردد (۳۵، ۳۰۲-۳۰۳).

پس از وفات امیر عمرخان پسر او محمدعلی‌خان (۱۸۲۲-۱۸۴۲) به مسند خانبه می‌نشیند. محمدعلی‌خان، که شخص مغرور و خودرأی بود، عده‌ای از عمل‌داران دوره‌ی پدر خود را از وظیفه‌ها معزول، بَدْرغِه [تبعید] و قتل می‌کند. چنانچه او یکی از شخصان بانفوذ خانبه؛ معصوم‌خان را از وظیفه معزول می‌نماید و پسر او حاجی حکیم‌خان را به سمت روسیه بَدْرغِه (تبعید) می‌کند. به گفته‌ی خود حاجی حکیم‌خان در «منتخب التواریخ» او فرمان از وظیفه معزول و بَدْرغِه [تبعید] را از محمدعلی‌خان به دست می‌گیرد که باید او در محل نوبهار نزدیکی خوقند در حبس خانگی باشد و سپس مرز خائیه را ترک نماید. شرط ترک خانبه آن است که وی به یگان [هیچ] دولت مسلمان نه، بلکه به خاک «کافرستان روسیه» برود (۴۵، ۹، ۱۸-۳۴).

حاجی حکیم‌خان در باره‌ی مناسبت محمدعلی‌خان و فرمان باغرضانه‌ی او در خاطرات خود چنین ذکر نموده است: «اگر چندی که مرا قتل نکرد، اما تاراج و بی‌آبرو کرد» (۳۶، ۵۵۹). «بعد از این فرمان آماده‌ی سفر فرنگستان شدم و حالا اراده‌ی سفر دارم» (۳۶، ۶۴۸). این مرد مضطرب از مرز خانی‌ی خوقند تا به آرینبورگ می‌رسد. از بس که [از آنجایی که] به شهرهای دیگر روسیه رفتن حجت نداشت، او را چندگاه در این شهر نگاه داشته، سرحدبانان تفتیش می‌کنند. این هنگام به سال ۱۸۲۴/۱۲۳۹ راست می‌آید که از سن پترزبورگ امپراتور روسیه الکساندر پاولوویچ با کار مهمی به آرینبورگ می‌آید. به او خبر می‌دهند که از خانی‌ی خوقند شخص دانشمندی را نگاه داشته‌اند. دایر به این نکته [در این زمینه] خود حاجی حکیم‌خان به چنین نوشته است: «سنه‌ی ۱۲۳۹ بود که الکساندر پاولوویچ پادشاه اروس بهر احوال گرفتن از ولایت فتربورخ [سن پترزبورگ] به ولایت عورنبورون [آرینبورگ] آمد و در آن وقت آن‌جا بودم... فقیر را در پیش خود طلب نموده، از هر وجه سخن پرسید... و بعد در باره‌ی فقیر بسیار شفقت و مرحمت پادشاهانه نمود. و بیان این واقعه زود خواهد آمد (۳۶، ۵۱). الکساندر پاولوویچ ضمن ملاقات حاجی حکیم‌خان را به سن پترزبورگ دعوت می‌کند. حاجی حکیم‌خان این دعوت را ظاهراً قبول نماید هم، ولی در اصل اندیشه می‌کند که «از خویشان مسلمان خود چه مهربانی دیدم که اکنون از بیگانگان بینم» (۳۶، ۵۲). با وجود این حکیم‌خان به شاه وعده می‌دهد که حتماً به سن پترزبورگ می‌آید. اما او این وعده را با سبب‌های عینی عملی کرده نمی‌تواند. در این سال‌ها حکیم‌خان، چون سال ۱۲۱۷ به

دنيا آمده باشد، پس تقريباً جوان ۲۳-۲۴ ساله بود. وی در شهر آمسک به حضور گوبرناتور (استاندار - از تقسیمات کشوری روسیه ی تزاری -) پذیرفته شد. در روز عید او با گوبرناتور پرد [رژه] حربی را تماشا می کند و به کلیسای مسیحیان رفته عبادت آن ها را مشاهده می نماید. حکیم خان پس از گرفتن گذرنامه و اجازت سیروگشت شهرها در چندین شهرهای روسیه به مانند سمیپلاتینسک، آمسک، اشترخان و شهرهای قفقاز شمالی با تقاضای گوناگون زندگی سفرها داشت (۳۶، ۵۸۳). در این سفرها او در کنار به خوبی آموختن زبان روسی، با اهل فرهنگ و دانش روسیه، از آن جمله، عسکران و افسران، طبقه ی اشراف گوناگون و فقرای عادی آن مستقیماً ملاقات بسیار نمود. حکیم خان زبان روسی را تا به آن درجه خوب آموخت که نه تنها آزاد و فهما با اهل روسیه صحبت می کرد، بلکه شعر و حکایه های تاجیکی را به روسی ترجمه می نمود. او هم استعداد بلند فطری و هم تربیت خوب اشرافی داشت. حکیم خان سال ۱۸۲۵ ولایت اشترخان را ترک نموده، توسط کشتی بحر سیاه به بندر سینوپ ترکیه می رسد. مقصد نهایی حکیم خان زیارت مکه مکرمه بود. حکیم خان پس از زیارت کعبه از حجاز به سوریه و مصر دو نوبت رفته می آید....

حاجی حکیم خان پس از سفر طولانی و مشقت های زیادی در شهرهای روسیه، قفقاز شمالی، ایران و ترکیه، سوریه و مصر و بیت المقدس [فلسطین] و آزمودن گرمی و سردی ها و آشنایی با احوال و طرز زندگی طبقه ی مختلف اشراف و ماجراهای تاج و تخت خواهی آن ها، عمر باقیمانده اش را در ولایت های شهرسبز و اوراتپه گذرانید. زیرا او از تجربه ی

زندگی خلاصه [نتیجه] برآورده بود که از کارهای اداره‌ی دولت دورتر باشد و تجربه‌ی اندوخته‌ی خویش را در «منتخب التواریخ» به نسل آینده همچون ارمغان واگذارد.

حاجی حکیم تفصیلات واقعات سفر مخصوصاً روسیه را در فصل خاطرات «منتخب التواریخ» با زبان بسیار روان و رنگین و خیلی زیبا و جذاب بیان کرده است.

از مضمون و مندرجه‌ی این خاطرات آشکار است که حاجی حکیم‌خان طرز زندگی اروپایی و ترتیب و نظام اداره‌ی «فرنگی روسی» را در کشور کم‌نظام و قفامانده‌ی ماوراءالنهر یک نوع [به نوعی] با ارزش‌های انسان‌پروانه‌ی اسلامی‌اش جاری دیدن خواسته است.

حاجی حکیم‌خان در دو کتاب نشر فاکسیمیلیه «منتخب التواریخ» واژه‌های «فرنگ»، «فرنگی»، «فرنگستان»، و عبارات «اهل فرنگ»، «لشکر فرنگ»، «فرنگ شهر»، «چیز و اشیای فرنگی» را همچون تصویر و سیمای اروپایی در صفحات:

۵۰، ۵۱، ۵۲، ۱۶۹، ۱۹۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۸۴، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۴.

۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۵۵، ۵۰۳، ۵۹۴، ۶۱۰، ۶۱۲، ۶۱۵، ۶۱۸.

۶۳۰، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۸، ۶۵۳، ۶۵۶، ۶۸۶، ۶۸۷، و ۶۸۸.

۳۰ مرتبه اساساً با حس و نظر دل‌بستگی و معناهای مثبت کاریست [اعمال] نموده است. چنانچه، به معناهای واژه و عبارات زیرین توجه نمایید: این سخن اهل فرنگ را خود فقیر از زبان وزیر پادشاه اروس شنیدم (۴۵، ۵۱). بعد از فرمان محمدعلی‌خان آماده‌ی سفر فرنگستان شدم (۴۵، ۶۴۶).

لشکر فرنگ در بیرون شهر نزول فرمود (۴۵، ۲۹۵). به مدد فرنگی لشکر جمع کرده آمد (۴۵، ۲۴۵). سرداران فرنگی بسیار محترم داشتند (۴۵، ۳۰۹). مخمل دوخوابه و زربافت فرنگی آورد (۴۵، ۵۰۳). از برای یادآوری به فقیر دو تپانچه‌ی فرنگی و چهار شیشه‌ی عطر عالی انعام نمود (۴۵، ۶۱۵).
 کاردچه‌ی فرنگی داشتم، آن را گرفته انگشت خود را چاک نمودم (۴۵، ۶۱۸). از آینه‌های فرنگ دریاچه‌های بغدادی ساختند (۴۵، ۶۲۰). دریاچه‌ی آینه‌های فرنگی از جانب ولایت گشاده‌اند (۴۵، ۶۴۵). بنای در غایت بزرگی انداخته‌اند و دریاچه‌ها از آینه‌ی فرنگی ساخته، رو به جانب چهارباغ گشاده‌اند... قبل از این یک سال پیش از ولایت فرنگستان کاستریجی نام جوانی از پیش پادشاه فرنگ به پیش فتحعلی شاه ایران آمده بود. (۴۵، ۶۸۷).

چنانکه می‌بینیم، عبارات و واژه‌های «لشکر فرنگ»، «مدد فرنگی»، «سردار فرنگی»، «زربافت فرنگی»، «تپانچه‌ی فرنگی»، «کاردچه‌ی فرنگی»، «آینه‌ی فرنگ»، «سخن اهل فرنگ»، «دریاچه‌ی فرنگی»، «و آماده‌ی فرنگستان» در فهم و تفکر مردم و اهل علم و فرهنگ نیمه‌ی اول قرن ۱۹ آسیای میانه سخنان سنتی و معمولی نبودند، بلکه این همه تصویر و سیماها مفاهیم نو و تازه‌ای بودند که حاجی حکیم‌خان پس از سیاحت‌های طولانی خویش در چهار سوی جهان بهر غناوت معنوی اهل فرهنگ و علم و ادب کشورش همچون ارمغان ارزشمند پیشنهاد نموده است.

اما بر خلاف هم‌ه‌ی این مناسبت‌های مثبت، سلطان‌خان ادا در مقطع

یک غزل خود به مسلمانان ماوراءالنهر خطاب کرده است است که:

ز دست تیغ کافر ماجرای، ای مسلمانان
دل خونگشته‌ام شد از فرنگ روس رنگین تر
ادا، از هر نگاه چشم او طرزی خبر دارم
نماید حرف رنگین از لب جاسوس رنگین تر (دیوان، و. ۹۳ب-۹۴
الف)

این جا در بیت حسن مقطع عبارت «فرنگ روس» مفهوم «اروپای شرقی» را افاده کرده است. گفتنی است که همچنین در آثار ادیبان اول قرن ۱۷ و ابتدای سده‌ی ۱۸ ایران به مانند ملا قدری، ملا اسماعیل ذبیحی، میرزا جلال اسیر، غنی لاهیجی، طالب آملی، قاضی داوری، قصاب و امثال این‌ها مفهوم فرنگ یک‌جا با عبارات «چشم سیاه فرنگی»، «نگاه فرنگی»، «بت فرنگ»، «کلاه فرنگی»، «ماه فرنگی»، «راه فرنگی»، «رخ فرنگی»، «فرنگی مشرب»، «فرنگی نرگس»، «حسن فرنگ»، «طرح فرنگ»، «می پرتغال»، «فرنگی شاهد» «بادهی پرتغال»، و «ترسا و فرنگ» اروپای غربی و جنوبی را افاده کرده‌اند.

به این طریق، از این دلیل‌ها نکته‌های زیرین روشن می‌گردند:

الف) در تفکر اجتماعی و فرهنگی و ادبی مردم ایران، مفهوم فرنگ از میانه‌های قرن ۱۷ تأثیر واقعیت‌باشندگان اروپای غربی و جنوبی را می‌رساند.

ب) این مفهوم در تفکر اجتماعی و فرهنگی و ادبی مردم آخرهای

سده‌ی ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ آسیای میانه تأثیر حقیقت زندگی باشندگان اروپای شرقی را افاده نموده است.

طبق اسناد بالا به نتیجه‌ی دیگری نیز می‌توان رسید که تأثیرگذاری بی‌واسطه‌ی اروپایان به طرز زندگی مردم ایران کنونی از نیمه‌ی اول قرن ۱۷ و به طرز زندگی ساکنان آسیای میانه چندی دیرتر، از نیمه‌ی دوم سده‌ی ۱۸ شروع گردیده است.

فهرست منابع:

- منابع و ارجاعات بخش نخست مقاله؛ نوپردازی در شعر فارسی ایران:
 [رقم راست در ارجاعات متن، اشاره به شماره‌ی منبع یا ماخذ مذکور در
 ذیل و رقم چپ، شماره‌ی صفحه‌ی کتاب است].
۱. فخری هراتی. روضه السلاطین، چاپ حیدرآباد، ۱۹۶۸.
 ۲. صفا، ذبیح‌الله. تاریخ ادبیات در ایران و در قلمرو زبان فارسی از آغاز
 سده‌ی ۱۰ تا میانه‌های سده‌ی ۱۷ هجری (شاعران فارسی‌گوی) ج. ۵، بخش ۱
 و ۲، تهران، ۱۳۷۳. منبع‌دهمان اثر خواهد آمد.
 - ۳ همان اثر.
 ۴. صفا، ذبیح‌الله. حماسه‌سرایی در ایران، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۶۹.
 ۵. صفا ذبیح‌الله. تاریخ ادبیات در ایران.
 ۶. نصرالله فلسفی. روابط ایران و اروپا دوره‌ی صفویّه، تهران، جلد ۱.
 ۷. صفا، ذبیح‌الله. تاریخ ادبیات در ایران...
 - ۸ همان اثر.
 ۹. همان اثر.
 ۱۰. همان اثر.
 ۱۱. همان اثر.
 ۱۲. میرزا طاهر. تذکره‌ی نصر آبادی.

۱۳. صفا، ذبیح‌الله. تاریخ ادبیات در ایران...

۱۴. همان اثر.

۱۵. همان اثر

۱۶. همان اثر

۱۷. همان اثر

۱۸. همان اثر

۱۹. همان اثر

۲۰. همان اثر

۲۱. همان اثر

۲۲. Иванов, М.С. Очерки истории Ирана. М.: Госполит издат, 1952.

منابع و ارجاعات بخش دوم مقاله؛ نوپردازی در شعر فارسی تاجیکی:

[رقم راست در ارجاعات متن، اشاره به شماره‌ی منبع یا ماخذ مذکور در

ذیل و رقم چپ، شماره‌ی صفحه‌ی کتاب است].

1- Аппалова, Н.П. (1960), Экономические и политические связи Казахстана с Россией в XVIII - начале XIX вв. Москва., Изд.во АН СССР.

۲- ادا، سلطان‌خان، دیوان رقم ۸۱۶، (دش).

3- Ахмедов, Б.А. (1985), «Реляции из Бухары Флорио Беневени», Историко – географическая

- литература. Средней Азии XVI – XVIII вв. (Письменные памятники), Ташкент: Фан.
- 4- Ахмедов, Б.А. (1985), Путешествие в среднюю Азию Антонии Дженкинсона // Историко – географическая, литература Средней Азии XVI – XVIII вв. (Письменные памятники), Ташкент: Фан.
 - 5- Ахмедов, Б.А. (1985), Хрисанф, митрополит Новопатрасский , О странах Средней Азии // Историко – географическая, литература Средней Азии XVI – XVIII вв. Ташкент: Фан.
 - 6- АВПР, ф. главный архив №1-8, д. с, лл 374 – 375
 - 7- Бларамберг, И.Ф. (1850) Топографическое и статическое описание восточного берега Каспийского моря //ЗИРТО – КН. IV.
 - 8- Бойкова, Н.Б. (1964), Роль средней Азии в русского – индийских торговых связях, Ташкент: Наука.
 - 9- Бланкеннагель, (1858), Путевые заметки майора Бланкеннагеля в Хиве в 1793 – 1794 годах (с примечаниями и комментариями В.В. Григорьева), ВИРТО. – Ч. XXII. – КН. 3 – СПб.
 - 10- Бунаков, Е.В. (1941), К истории отношении России с Средней Азиатскими ханствами в XIX в Советский востоковедение, №2, Москва.
 - 11- Бунаков, Е.В. (1960), Тенденция развития капиталистических отношений в Средней Азии накануне присоединена её к России, Проблемы востоковедения, Москва №6
 - 12- Веселовский, Н.И. (1884), Прием в России и отпуск среднеазиатских послов в XVI – XVIII столетия. По документам Московского главного архива Министерства иностранных

- дел. //ЖМНП. – Ч. 234. – СПб. №7. – Август. – отд.11
- 13- Волков, О.Я. (1987), Бухарцы и их торговля в Западной Сибири в XVII в. //Торговля городов Сибири конца XII – начала XX вв. Сб. науч. Ст. – Новосибирск.
 - 14- Воловников, В.Г. (1986), По дорогам Востока и времени. Вступительная статья. //В кн. Посланник Петра на Востоке. Посольство Флорио Беневини в Персию и Бухару в 1718 – 1725 годах. – М.: Наука.
 - 15- Голосов, Д. (1861), Поход в Хиву в 1717 году под начальством Рейб – гвардии Преображенского полка капитана, князя Александра Бенковича – Черкасского //Военный сборник. – Т. XXI. – СПб, №10.
 - 16- Голубков Г. (1884), О торговом пути в Среднюю Азию через Россию, (отг. Из кн.: «Британская империя в Индии»), Москва.
 - 17- Григорьев, В.В. Разбор сочинения П.И. Небольсина: Очерки торговли России со Средней Азией. – Извл. Без места и года изд.
 - 18- Григорьев, В.В. (1865), русская политика в отношении к Средней Азии (Исторический очерк). – СПб., 1874.
 - 19- Гафуров, Б.Г. (1955), История таджикского народа, Москва.
 - 20- Гафуров, Б.Г. (1998), Точикон охирхои асри миёна ва давраи нав, китоби дуём, Душанбе: Ирфон.
 - 21- Демезон, П.И. (1834), Записки о Бухарском ханстве, М: Наука Изд. – Восточ. литр. 1983 (отчети П.И. Демезона и Витковича И.В.)

- 22- Джамолов, К. (1964), К истории торговых отношений Средней Азии с Россией до XVII в // ИООН АН Тадж.ССР.-Душанбе №12 (40).
- 23- Дженкинсон, А. (1937), Путешествие в Среднюю Азию в 1558-1560гг. //Английские путешественники в Московском государстве в XVI -Л.
- 24- Жуковский, С.В. (1916), К истории сношений России с Бухарой и Хивой конца XVIII века. Посольства переводчика Бекчурина в Бухару в 1781 году // Восточный сборник, - Кн.П.-Пг.
- 25- Жуковский,С.В. (1915) Сношения России с Бухарой и Хивой за последнее трехсотлетие . Пг. С.215.
- 26- Завьялов, В.В. (1858) Исторический обзор путешествия в Бухару,Уфа.
- 27- Залесов, Н. (1862), Очерк дипломатических сношений России с Бухарею с 1836 по 1843 год // Военный сборник. ГП.ХХVII. – СПб., №9.
- 28- Залесов, Н.Г.(1858), Письма из Бухары // Военный сборник. –Т. XII., №4.
- 29- Залесов, Н.Г. (1871), Посольство в Бухару и Хиву полковника Игнатьева в 1858г.// Русский вестник – Т.91, №2 с.421-440: П.92.- №3.
- 30- Зияев, Х.З. (1983), Экономические связи Средней Азии с Сибирью в XVII-XIX вв.- Ташкент:Фан.
- 31- Иванов, М.С. (1952), Очерки истории Ирана.- М: Госполитиздат.
- 32- Иванов, П.П. (1958), Очерки по истории Средней Азии (XVI середина XIX вв).-М.- Наука, Изд-во Восточной литературы.
- 33- Искандаров, Б.И. (1974), Вклад русских ученых в изучение дореволюционного

- Таджикистана //ИООН АН Тадж.ССР.-
Душанбе, №33.
- 34- Катанаев, Г.Е. (1908), Западно-Сибирское служилое казачество и его роль в обследовании и занятии русскими Сибири и Средней Азии. По архивным и печатным материалам.- Вып.1. СПб., Т.1.
- 35- Катанаев, Г.Е. (1916), Н.И. Потанин и его русские предшественники по разведкам в Киргизских степях и Средней Азии // ЗИРГО.- Зап.-Сиб.отд.-Т.XXXVIII.- Омск.
- 36- Кайдалов, Е. (1828), Караван-записки во время похода в Бухарию российского каравана под воинскими прикрытием в 1824-1825 годах.- Ч.1. – М., С.1 – XVI; те же «Записки», извл. Из. «Русского инвалида». - №19.- 20-18с.
- 37- Кинянина, Н.С., Блиев М.М. и др. (1984), Кавказ и Средняя Азия во внешней политике России, вторая половина XVIII – 80-е годы XIXвв. – М.: Изд-во МГУ.
- 38- Костомаров, Н. (1862), Очерки торговли Московского государства в XVI и XVII столетиях.- СПб -.300
- 39- Кушева, Е.Н. (1934), Среднеазиатские вопросы русская буржуазия в 40-ие годы XIX в историч.сбор., №3 М.
- 40- Қаюмов, Азиз, (1961), Кукон адабий мухити Тошкент, нашр, А.Ф. УЗБ, ССР.
- 41- Ладыженский, К.И. (1856), История русского таможенного тарифа. – СПб., в вед. I-XVс.и прилож.-82с.

- 42- Мейендорф, Е.К. (1975), Путешествие из Оренбурга в Бухару. (Под редакцией и со вступ. Статьей Н.А. Халфина). – М.:Наука.
- 43- Мирзоев, А. (1976), Адабиёти тоҷик барои синфи IX мактаби миёна, Душанбе: Маориф.
- 44- Михалева, Г.А. (1982), торговые и посольские связи России со среднеазиатскими ханствами через Оренбург (вторая половина XVIII-первая половина XIXвв.)-Ташкент: Фан.
- 45- Мухаммад, Ҳочӣ Ҳакимхон (1983), Мунтахабу-ут-тавориҳ, чоғи факсимилӣ, бо талақот ва муқаддимаи А.Мухторов. Мухаррири масъул М.Осимӣ, дар ду китоб. Китоби якум ва дуюм, Душанбе: Дониш Минбаъд варақи факсимилӣ истинод хоҳад шуд.
- 46- Назаров, П. (1864), Воспоминание о степном походе миссии флигель – адъютанта Игнатьева в ханстве Хиву и Бухару // Военный сборник.- №4
- 47- Наливкин, В.П. (1886), Краткая история Кокандского ханства. Казань.
- 48- Назаров, Ҳ. (1963), Равобити Бухоро ва Афғонистон аз барпо шудани давлати Дурронихо то ғалтидани аморати Бухоро, Душанбе: Шӯъбаи Шарқшиносӣ ва ӯдгориҳои хаттии АФ Тоҷикистон.
- 49- Небольсин, П.И (1856), Очерки торговли России со странами Средней Азии: Хивой, Бухарой и Кокандом (со стороны Оренбургской линии).- СПб.
- 50- Нодими Истаравшанӣ, Девон, Нусхаи шахсӣ
- 51- Нозили Хучандӣ, Девон, нусхаи рақами 1033 (Дш).
- 52- Панков, А.В. (1927), К истории торговли Средней Азии с Россией XVI-XVIII вв.//

- В.В.Бартольд туркистонские друзья, ученики и почитатели (сб.статей). Ташкент: Казгиз.
- 53- Пирумшоев, Х. (1996), Русские дореволюционные исследователи о политике России в Средней Азии в XVIII в.-Душанбе
- 54- Посланник Петра 1 на Востоке (1986) Посольство Флорио Беневени в Персию и Бухару в 1718-1725 годах. (Подготовка текста, вступ.статья и комментарий В.Г.Воловникова).-М.:Наука.
- 55- Путешествие от Сибирской линии до города Бухары в 1794г. И обратно в 1795 году (из записок Бурнашева) //Сибирский вестник. – 1818.- Ч.II-37-74.
- 56- Потанин, Н.И. (1916), Киргизские степи и Какандское ханство в начале XIX столетия.- Омск.
- 57- Рожкова, М.К. (1963), Экономические связи России со Средней Азии.40-60-е годы XIX в.- М.: Изд-во АН СССР.
- 58- Семёнов, А.А. (1951), К истории дипломатических отношений между Россией и Бухарой в начале XIX в // Известия АН Уз.ССР.- Ташкент, №1.
- 59- Стори, Ч.А. (1972), Персидская литература, часть II., М.: Наука .-с.1189
- 60- Сулейменов, Б.С., Басин В.Я. (1981), Казахстан в составе России в XVIII-начали XIX века. – Алма-Ата: Наука.
- 61- Тереньтев, М.А. (1906), История завоевания Средней Азии. Т.I-III. СПб.2 б.
- 62- Троицкая, А.Л. (1969), Материалы по истории Какандского ханства в XIXв. По документам архива каканских ханов М.: Наука.

- 63- Ульяновский, В.А. (1888), Сношения России со Средней Азией и Индией в XVI-XVII вв. документам Московского Главного архива Министерства иностранных дел //Чтения в императорском обществе истории древностей российских. – М.- Кн. 3. – Отд.11
- 64- Фано, Мирзо Сиддик, Девон, нусхаи рақами 468 (Дш). Минбаъд варақи девон хоҳад омад.
- 65- Хади-Заде, Р. (1956), Источники к изучению таджикской литературы второй половины XIX века.- Сталинобод
- 66- Юлдашев, М.Ю. (1964), К истории торговых и посольских связей Средней Азии с Россией в XVI-XVII вв.Ташкент: Наука.